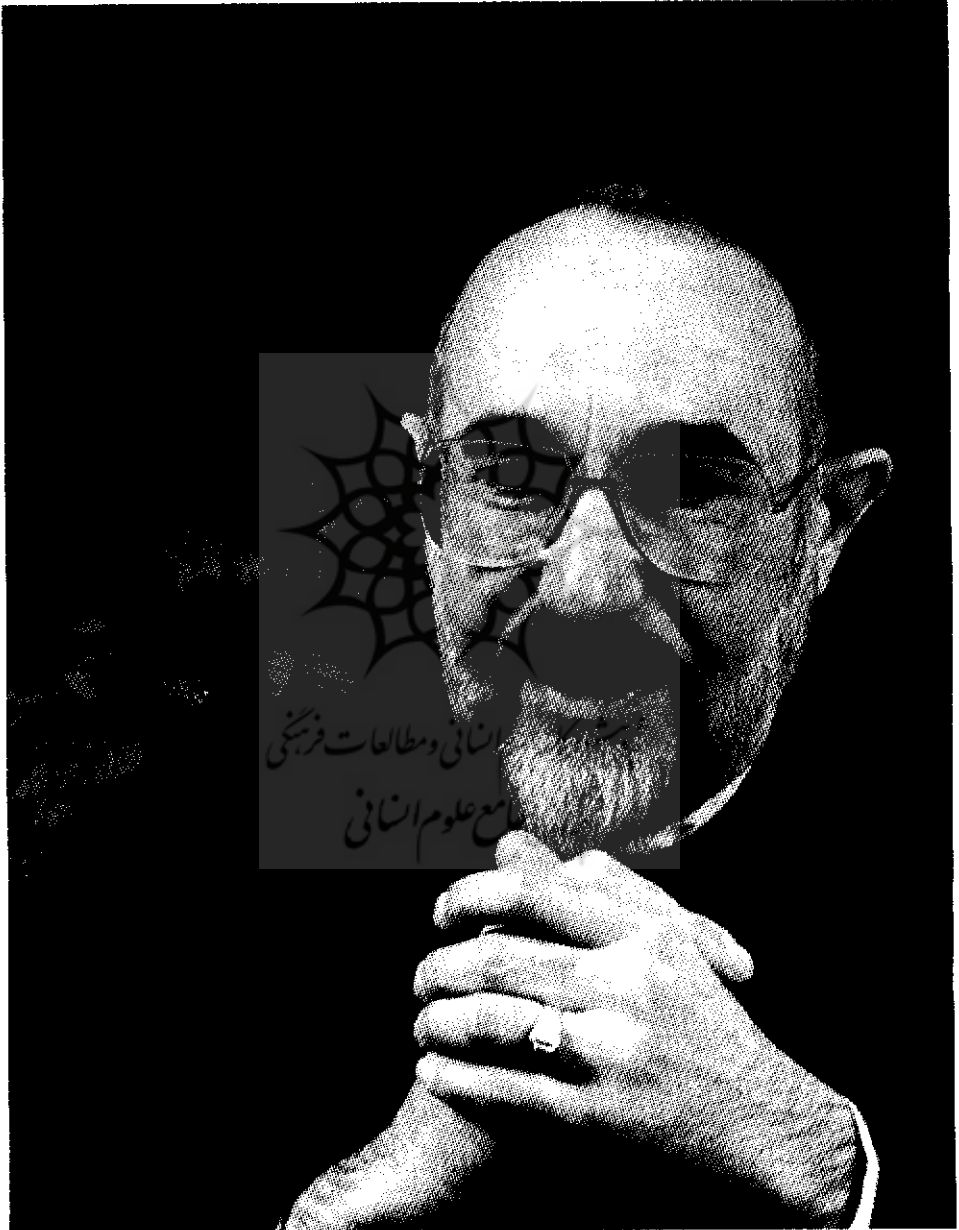


خودباوری تاریخی



حجت الاسلام والمسلمین سید محمّد خاتمی

مردم دنیا در برهه‌هایی از زمان مصرف کننده علم و دانش عالمان سرزمین ما بودند، در علم طب نوشته‌های محمدبن زکریای رازی و ابوعلی سینا تا همین اواخر مرجع و منبع اصلی برای غربیان به شمار می‌رفت. در تاریخ و فلسفه و ادب نیز همین وضعیت حاکم بود. حال باید جست‌وجو کرد که چرا تمدن اسلامی درست در زمانی که به اوج خود رسید، شروع به انحطاط کرد، یعنی در قرن ۴ و ۵ که به اوج و اعتلای خودش رسید، دچار سستی، رخوت و رکود شد. بنده در مطلبی با عنوان "سیر اندیشه‌های سیاسی در جهان اسلام" دلیل این سکون را غلبه خودکامگی و تغلب (حکومت خودکامه) ذکر کردم که البته این شیوه نامیمون در اسلام از زمان امویان آغاز شد و ادامه پیدا کرد و بعدها هم به جای آنکه برگردیم و با شناخت ناراستیها به تصحیح آنها همت بگذاریم، خودمان را بدون هیچ گونه شناختی - به خصوص در ۱۵۰ سال اخیر - به غرب وصل کردیم، یعنی روبرویی ما با غرب بر پایه شناخت و برگشت به ریشه و احساس هویت اصیل خودمان نبود. بدین ترتیب هیچ‌گاه نتوانستیم به شکلی مناسب و در خور شأن جامعه خودمان از دانش غرب استفاده کنیم، بلکه ما از یک سو مقهور غرب شدیم و از سوی دیگر مصرف کننده صرف هر آنچه از نیک و بد تولید می‌کردند.

ما باید بدانیم که دانشمندانی چون "پاستور" و "کخ" وقتی ظهور می‌کنند که غربیها به ریشه خود توجه می‌کنند، ریشه‌ای که آغاز آن به یونان

و روم قدیم باز می‌گردد و پنداشتند که قرون وسطی پرده‌ای میان غربیان و سرچشمه‌های هویت فرهنگی و معنوی آنان ایجاد کرده بود و با ظهور و بروز رنسانس این پرده، به گفته خودشان - دریده و به کناری افکنده شد. البته بعد از این قضیه آنها زبانهایی هم دیدند و در مقابل به منافعی هم دست پیدا کردند که از جمله آنها اینکه نسبت به خودشان، خودباوری پیدا کردند و بر همین اساس خود را ساختند و تمدن امروزی‌شان را ایجاد کردند.

اما اگر ما بخواهیم از اندیشه و علم کخ و پاستور استفاده بکنیم، باید ابتدا خودمان را بشناسیم و ببینیم که گذشته‌مان چه بوده است و آنگاه دیگران را، مردم ما قومی نبوده‌اند که ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال سابقه تاریخی داشته باشند، اما در ضمن نباید به گذشته خود مغرور شویم و حال و آینده را در نظر نگیریم، به گذشته برمی‌گردیم برای آنکه به سوی آینده برویم، و در همین نقطه است که مسأله "دیالوگ" و گفت‌وگری بین تمدنها و اندیشه‌ها مطرح می‌شود و ریشه‌های هر طرف مورد جست‌وجوی طرف مقابل قرار می‌گیرد، اینجاست که مشخص می‌شود ریشه‌های ما چیست و ریشه‌های آنها کدام است، و بر اساس آن ریشه‌ها چه شاخه‌هایی رویده است.

آیا بر اساس ریشه‌های هویت ما همان شاخه‌ها می‌روید که در غرب رویده است یا شاخه‌هایی متفاوت از آنها؟ این پژوهش و جست‌وجویی است که ما باید انجام بدهیم. ما باید باور کنیم که کشور (مدیریت، نظام، دولت)، بر مدار علم گردش می‌کند و حاکمان مصرف کننده علم هستند و نه به کار گیرنده علم و عالمان به عنوان ابزار. این درست نیست که

صاحب فکر، همه گاه چشم انتظار این باشد که ببیند فلان قانون، فلان ضابطه یا فلان سیاست روزمره چگونه عمل می‌کند و خود را با آن تطبیق دهد، مدیریت، روش و کارش را تطبیق دهد، بلکه باید بر این نکته اطمینان حاصل کند که ما در وجوه مختلف دانش، فن آوری و صنعت، مصرف کننده هستیم و یک حکومت خوب، باید مبتنی بر نظریات و صوابدید اهل فن، دانش و پژوهش باشد. ما باید سازوکاری فراهم کنیم تا بدان وسیله همه افکار و اندیشه‌ها جمع شود و این امکان حاصل آید تا تمامی تصمیم‌گیرهای اجرایی، سیاسی، مدیریتی و عملی مان با لحاظ آنها صورت گیرد. کاری که تا کنون کمتر انجام پذیرفته است - اینها حلقه‌هایی هستند که باید ایجاد گردند و اهل دانش و فن در واقع صاحبان و اربابان جامعه به شمار آیند و البته شیوه و راه چگونگی استفاده از اندوخته‌های علمی آنان از جمله بر عهده فرهنگستانهاست. هر مانعی بر سر راه تحقیق و تفکر و دانش باید برداشته شده، راه درست جریان آنها در متن جامعه شناخته شود.

علم برآیند آزمون و خطاست، به عبارتی دیگر، ما در طول زمان آن را به کار می‌بندیم و بر اثر تجربه‌ای که از آن به دست می‌آوریم، خطاهای خودمان بر ما آشکار شده، آنگاه در صدد اصلاح و رفع خطاها برمی‌آیم.

جامعه ما رو به تکامل است و ما باید به خودباوری در این زمینه برسیم. همچنانکه بارها اشاره رفته، ما در دوران پیش از اسلام، چندین بار تمدن ساختیم و بی‌تردید، ایرانی بزرگترین نقش را در تأسیس و بنیانگذاری تمدن اسلامی داشته است. اینک می‌توان این پرسش را مطرح کرد که قومی که لاقلاً دوبر در طول

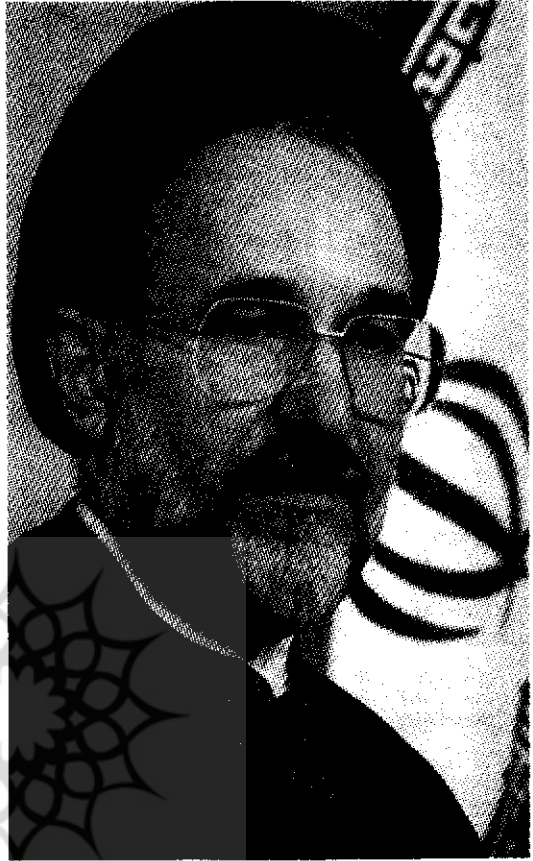
تاریخ خود، تمدن‌سازی کرده، چرا اکنون نتواند تمدن ساز شود و چرا باید مصرف کننده صرف باشد؟ البته باید دانست که تمدن‌سازی به معنای نفی دستاوردهای تمدن و دانش بشری نیست. به هر حال، تمدن زمانی در چین است و زمانی در هند و هنگامی دیگر در دنیای اسلام و یک وقت در غرب، به هر صورت می‌گردد، آیا نوبت ما نرسیده تا بتوانیم دوباره تمدن‌ساز باشیم؟ و تمدن‌سازی یعنی استفاده کامل از دستاوردهای تمدنهای پیشین، از جمله تمدن غرب، همچنانکه غریبها از طریق حلقه اندلس به دنیای اسلام متصل شدند و بهره‌های فراوان از آن جستند. برای مثال این رشد به غرب وارد شد و غریبان با او آشنا شدند، گرچه با تفکر اشراقی شیخ شهاب‌الدین سهروردی و در پی آن "ابن عربی" و بعد هم مکتب ملاصدرا آشنایی پیدا نکردند یا کمتر آشنا شدند و به واقع از این تجربه فکری و معنوی در دنیای اسلام محروم ماندند. فلسفه مشایی در زمان بوعلی سینا به اوج خود رسید. تفکر مشایی (در ایران) دچار بن‌بست‌هایی شد، ولی ابن رشد بر درستی آن پافشاری می‌کرد و چون مهم‌ترین حلقه واسطه میان دنیای اسلام و غرب ابن رشد بود سبب شد که فلسفه مشایی در غرب پذیرش و رواج بسزایی یابد.

در مقابل در اینجا (ایران)، در حالی که مکتب مشایی به بن بست می‌رسید، فلسفه اشراقی پدید آمد و از آمیختگی و تلفیق این دو مکتب با هم (مشایی و اشراقی) مکتب صدرالمتألهین رشد یافت. غرب با این تجربه ما آشنایی نیافت و متأسفانه تفکر معنوی ما در دوره انحطاط مادی تمدن ما رشد پیدا کرد و نوعی گسستگی بین تفکر معنوی و زندگی

اگر آن، جان تهذیب شده و تربیت شده‌ای باشد، هنرش هم هنر مفید به حال جامعه خواهد بود. اگر آن جان، آلوده باشد، هنر او ناسودمند خواهد بود. اما اگر ما به جان کاری نداشته باشیم و پیش خودمان بخشنامه صادر کنیم که: اینچنین نقاشی کن یا شعر بگو، نهایتش از آن نوع شعرهایی از آب در می‌آید که در ستایش و مدح شاهان در طول تاریخ گفته شده است، چنین شعری از نظر شکل و فرم، زیبا، ولی از لحاظ محتوا، چندان آور است.

علم هم این‌گونه است. علم با بخشنامه و دستورالعمل برای اندیشیدن حاصل نمی‌شود. گرچه این طبیعی است که در نحوه بهره‌گیری از علم باید مصالح، اولویتها و امنیت را در نظر گرفت. باید خودمان را باور کرده، زمینه‌ها را برای رشد فکر ایجاد کنیم و از جمله بدانیم که ما گذشته‌ای داریم و گذشته‌مان، گذشته پر افتخاری است و با تکیه برگزیده می‌توانیم به سوی آینده‌ای بهتر ره بپوییم، و نه به گذشته برگشتن برای ندیدن امروز و فردا، که این عین ارتجاع است، نه نفی گذشته، به این بهانه که امروز پیشرفت کرده است.

هنگامی که هویت نداشته باشیم از پیشرفتهای امروز هم نمی‌توانیم استفاده کنیم اول باید بدانیم که ما کی هستیم؟ آن وقت بیایم بگوییم که چگونه می‌توانیم از دیگران بهره‌بریم. ریشه‌های این "ما" را در گذشته پیدا کنیم و در عین حال واقع بین باشیم که دنیا بسیار چیزها داشته که ما نداشته‌ایم. پس از سده پنجم که در واقع اوج اقتدار ما بود، خیلی چیزها بوجود آمده که ما می‌توانیم از آنها استفاده کنیم و با همدلی و همبستگی، واقعاً کارهای بزرگی می‌توان انجام داد.



مادی ما ایجاد شد که این خود، نشانه سقوط یک تمدن است.

ما باید خودمان را باور کنیم و واقعیات را بپذیریم. علم، با صدور بخشنامه درست نمی‌شود و تحقیقات به اینکه من بگویم چگونه فکر کن، جور در نمی‌آید. فکر باید آزاد باشد. هنگامی که بحث می‌شود که هنر برای هنر درست است یا هنر برای جامعه، من معتقدم که این بحث اساساً غلط است. هنر، چیزی است که از درون هنرمند می‌جوشد.

هنرمند با بخشنامه نمی‌تواند هنر آفرینی کند، ولی ما باید رجوع کنیم به اینکه، جان هنرمند که هنر از آن می‌آید، چه جانی است؟